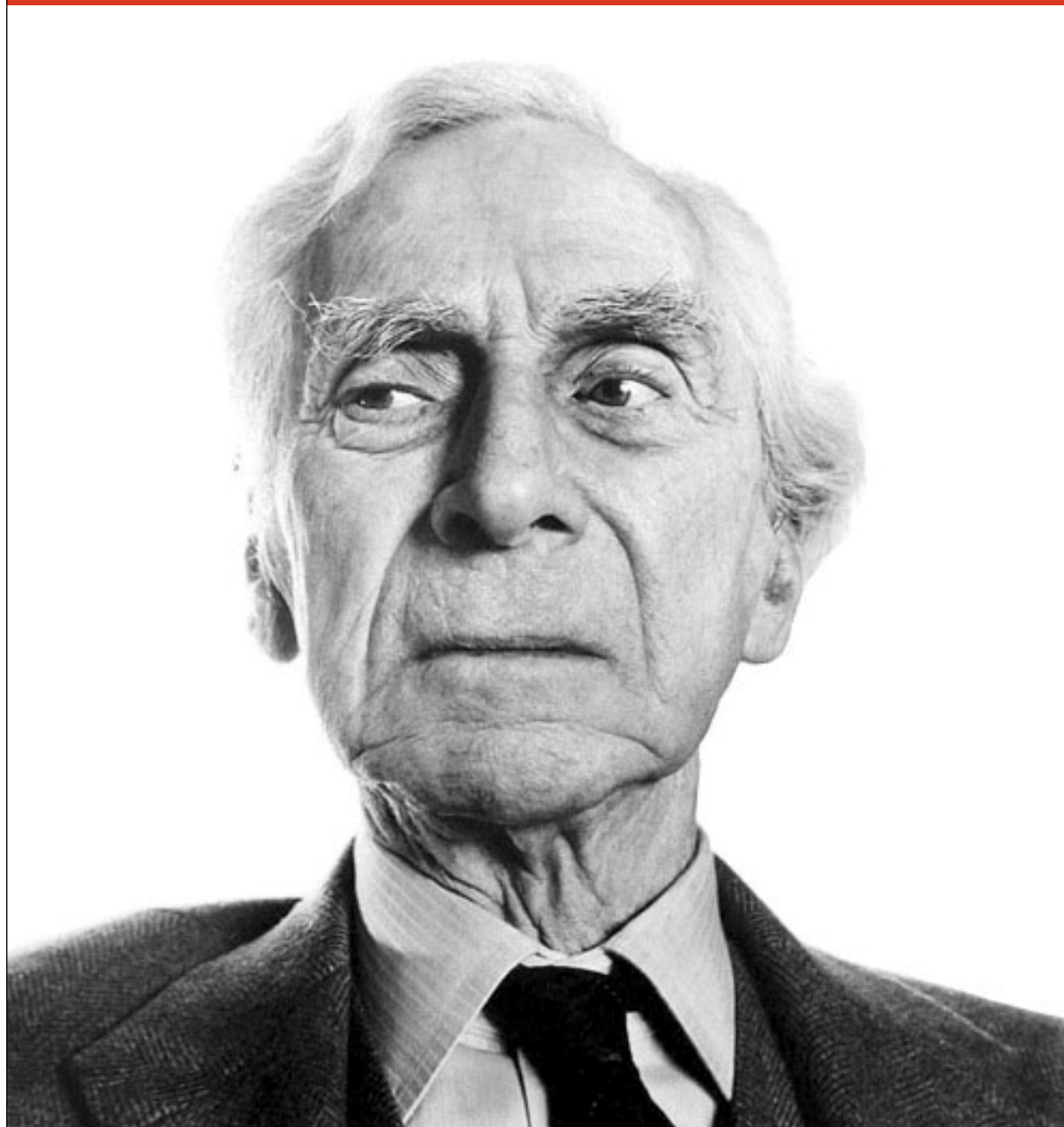


برتراند راسل

# ماهیت و تأثیر دین

ترجمه امیر کشفی



## یادداشت مترجم

این رساله متن خطابه‌ای است که برتراند راسل (۱۸۷۰-۱۸۷۲)، فیلسوف و منطقی بریتانیایی، در ۶ ژانویه ۱۹۲۱ در دانشگاه پکن راند. راسل ادعا می‌کند که دین بر پایه اعتقادی استوار است که به سبب ترس (نظیر ترس از مرگ یا ترس از عقوبت، و به صورت کلی‌تر، ترس از امر ناشناخته) پدید آمده و بنابراین، هم نادرست است و هم زیانمند؛ و دین سازمان‌یافته، از آن روی که حکم یا عقیده جزمی (dogma) را بازمی‌نماید، با هرگونه پیشرفت فکری و اخلاقی (برای نمونه، لغو اعدام) لزوماً مخالف است و به خرافه و تعصب و جنگ دامن می‌زند و بنابراین، مانع از نیک‌بختی آدمی است و باید برچیده شود.

ا. ک.

# ماهیت و تأثیر دین

برتراند راسل

ترجمه امیر کشفی

ترجمه فارسی این رساله بر پایه متن زیر انجام شده است:

Bertrand Russell. **The Essence and Effect of Religion**. In *The Collected Papers of Bertrand Russell*. Volume 15. 2000. London and New York: Routledge. pp. 429-33.

□ دین موضوعی است وسیع که امروز تنها از یک بخش آن سخن می‌توانم گفت. مسائل مورد بحث چنین است: نخست، ماهیت دین چیست؟ و دوم، آیا نگاه داشتن این ماهیت ضروری است؟

تعریفی از دین پس از بحثی ارائه می‌شود که در پی می‌آید. دین دو گونه است: نهادینه‌شده [institutional] و شخصی [personal]. ادیان نهادینه‌شده آن ادیانی است که بر جامعه و زندگی عمومی تأثیر می‌گذارد. ادیان شخصی آن ادیانی است که بر اعتقادات درونی و نگرش‌ها تأثیر می‌گذارد. بگذارید نخست به ادیان نهادینه‌شده بپردازیم.

گونه‌های متفاوت ادیان مسائل متفاوت را مطرح می‌کند. درباب ادیان نهادینه‌شده، مسائل چنین است: آیا جامعه به این ادیان نیاز دارد؟ آیا این ادیان برای جامعه سودمند است؟ اما درباب ادیان شخصی می‌توان پرسید که آیا این ادیان درست است؟ آیا به این ادیان اعتقاد می‌باید داشت؟ ادیان نهادینه‌شده از دو طریق پدیدآمده: ادیانی هست که از زمان‌های پیشین از نسلی به نسل دیگر رسیده و منشأهاشان ناشناخته است. و ادیانی هست که افراد بنیان‌شان کرده‌اند و منشأهاشان یافتنی است. اکنون بیشتر ادیان به این طبقه دوم تعلق دارد. ادیانی که از اوایل زمان ثبت‌شده از نسلی به نسل دیگر رسیده، نسبتاً اندک است؛ نمونه‌های موجود چنین است: شینتو در ژاپن، رسوم دینی مانند پرستش آسمان و زمین در چین پیشاکنفوسیوسی، اعتقادات پیشابودایی در هند، و یهودیت که بر مسیحیت مقدم بوده. این اشکال پرستش ممکن است واکنشی بوده باشد به رویدادهایی که جز به مثابه معجزه نمی‌توان فهم‌شان کرد.

«ادیان بومی»، که از زمان‌های پیشین از نسلی به نسل دیگر رسیده، متفاوت است با «ادیان تاریخی»: ادیان بزرگ جهان مانند آیین بودا، اسلام، مسیحیت، و مارکسیسم. (به سوسیالیسم مارکسی چندان به صورتی وسیع و سخت اعتقاد داشته‌اند که در یک یا دو هزار سال به نوعی دین مبدل می‌شود.) از یک سو، ادیان بومی مختلف را با هم نمی‌توان سنجدید، زیرا که به یک فرهنگ محدود شده و تنها نسل بر نسل رسیده است. اما هر یک از ادیان بزرگ ادعا می‌کند که تنها ایمان خاص خودش درست است و تمام ایمان‌های دیگر نادرست است و می‌خواهد که خود را سراسر جهان منتشر کند. تصور کردن این امر که گاهی ادیان متفاوت همزیستی نمی‌توانند کرد، نزد چینیان به سختی ممکن است، زیرا که در چین، به آیین بودا، آیین کُنفوسیوس، و دیگر آیین‌ها به صورت هم‌زمان می‌توان اعتقاد داشت و هر یک بر دیگر

آیین‌ها رواداری نشان می‌دهد. مردمان غرب، درست برخلاف این، گمان می‌کنند که دین‌شان صاحب حقیقتِ مطلق است به مجرد اینکه به آن اعتقاد دارند. ادیان بیگانه را رد می‌کنند و در نتیجه اینکه آیین‌های رقیب همزیستی نمی‌توانند کرد، بسی جنگ‌های دینی واقع شده. گمان می‌کنم چین در دو مورد نیک‌بخت است: (۱) از اروپا دور است و به جنگ‌های دینی دچار نشده. (۲) ادیان زیانبار و خطرناک هم‌ارز با ادیان غرب در تاریخ چین وجود ندارد. کسی که تاریخ ادیان غرب را نمی‌داند، نمی‌تواند دریافت که واژه «دین»، چنانکه به کارش برده‌ام، در کشورهای غربی معانی ضمنی ترسناک دارد. برای نمونه، واژه «شکنجه» معنایی هولناک دارد،<sup>۱</sup> زیرا که تنها و تنها بر ضد کسانی به کار بسته می‌شود که با دینی معین همساز نیستند.

در میان ادیان کهن، تنها یهودیت بر دیگر ادیان رواداری نشان نداده. اما اثر آن راه یافته است به مسیحیت و اسلام که هر دو روش‌های یکسان را به کار برده‌اند. حتی پارهٔ ناروادار مارکسیسم را هم به اثر یهودیت نسبت می‌توان داد. پس، هر دین نهادینه‌شده نه تنها رسوم خاص خود را دارد که با دیگر ادیان مانند «الحاد» رفتار می‌کند و می‌خواهد که کل جهان اعتقاد داشته باشد که آن دین تنها مخزن حقیقت است، در حالی که تمام دیگر ادیان نادرست است.

اما آیا این نوع دین سودمند است؟ معمولاً آنگاه که در سودمندی نهادی اجتماعی تأمل می‌کنیم، می‌پرسیم که آیا این نهاد برای بقای عمومی ارزشمند است یا نه؟ ارزش بقای معهودش به این معنی است که آن را برای نگاه داشتن زندگی خود به مثابه توجیهی بر کشتن دیگران به کار می‌توان برد. از این روی است که نهادهای سودمند برای کشتن را مهم و محترم محسوب کرده‌اند. و از آن‌ها در اشعار ستایش کرده و در تعلیم و تربیت جانبداری کرده‌اند. ادیان در پیش بردن جنگ‌ها در روزگار گذشته به‌غایت مؤثر بوده است و به راستی در سرتاسر تاریخ نقش مهلکی داشته!

بسی تعالیم در مسیحیت هست که جنگ را می‌نکوهد. برای نمونه، آیا کشتن ناسازگار نیست با آیهٔ «هم‌نوعت را چون خود دوست بدار»<sup>۲</sup> یا «مدارا کن»<sup>۳</sup>؟ با اینهمه، بسی جنگ‌ها را ادیانی پدید آورده است که آموزه‌هاشان چندان سخت باور شده که رواداری را بر آیین‌های رقیب میسر نمی‌سازد. آنگاه که غایت را از پیش پنداشته‌اند، وسیلهٔ رسیدن به آن غیراخلاقی می‌تواند بود. پس، روش‌های ستمگرانه را با وجود نتایج ترسناک به کار گرفته‌اند. در مسیحیت، این نوع ایمان را «جزمی» [dogmatic] نامیده‌اند، یعنی که اعتقاد به یک آموزه آدمی را ملزم می‌کند که آن را به عمل دریاورد، نه تنها به مثابه نوعی نظریه به آن اعتقاد داشته باشد.

در روزگار گذشته، اعتقاد داشتند که کشتن سودمند است. و ادیان دقیقاً به علت تأثیرگذاری‌شان در کشتن مثمر بود. در عصر جدید، علم به حدی رشد یافته است که بیش از تعصب دینی وحشیانه می‌تواند بود. برای نمونه، هم شاهنشاه آلمان و هم روسیه مؤمن صادق بودند، اما هر دو در جنگ متحمل شکست‌های ویران‌گر شدند. چونکه پیداست که تأثیرگذاری دین در جنگ کاهش یافته، همچنان اعتقاد داشتن به دین بیهوده است.

می‌گویند دین یک کاربرد دیگر دارد: کاربرد پیش بردن اخلاق. تعریفات اخلاق مبهم است، اما در آن حاضر چنین می‌توانم بگویم: اخلاق نیک‌بختی انسان را می‌تواند بیفزاید. پس آیا دین به افزایش نیک‌بختی انسان کمک می‌کند؟ گمان می‌کنم انکارناپذیر است که دین نقش مهمی در تاریخ داشته و ممکن است همچنان در آینده نقش داشته باشد. به برکت دین، نهادهایی پیچیده وجود دارد که نظم اجتماعی را نگاه می‌دارد. تمام ادیان، جز ادیانی که گرایش‌های انقلابی دارد، می‌خواهد که وضع موجود را با توصیه کردن به خویشتن‌داری شخصی و خدمت به جامعه نگاه دارد. اگر

۱. دستگاه دینی آنگاه که روش‌های ستمگرانه را بر ضد ملحد به کار می‌برد و او را دستگیر می‌کند، شکنجه را به کار می‌بندد.

۲. انجیل متی، باب ۲۲، آیه ۳۹. - م.

۳. اشارتی است به انجیل متی، باب ۵، آیه ۳۹. اصل آیه چنین است: «اما تو را می‌گویم که در برابر آدم شریر مقاومت مکن. اگر کسی بر گونهٔ راست تو سیلی زند، گونهٔ دیگر را نیز به سوی او بگردان.» - م.

دینی از ویران‌سازی جانبداری می‌کرد و به نتایج مصیبت‌بار می‌رسید، حذف می‌شد. تمام ادیانی که امروزه همچنان وجود دارد، وضع موجود را حمایت می‌کند. به فرض که دین به نگاه داشتن نظم اجتماعی کمک کند، که مردمان را قادر سازد که از نوعی زندگی نیک‌بخت‌تر برخوردار شوند، که این را انکار نتوان کرد که دین سودمند است. بدبختانه بهای سودمندی آن بیش از اندازه بالاست. نخست، بسی قربانیان لازم است برای بنیاد کردن نهادهایی قوی که نظم اجتماعی را ضمانت کند. می‌دانیم که در عصر بربریت، آدمیان را برای خدایان قربانی کرده‌اند. و همچنان این هم درست است که امروزه بسیاری از وجوه نیک‌بختی را بی‌دلیل قربانی می‌کنند. دوم، چونکه دین قصد دارد که نهادهای اجتماعی موجود را نگاه دارد، نوعی نگرش محافظه‌کارانه را پیش برده است که با هرگونه نوآوری نهادی یا اندیشه‌های نو مخالفت می‌کند. اعتقاد داشتند که پیشرفت در تفکر ایمان را بر باد می‌دهد و نظم اجتماعی را برهم می‌زند، چونکه افراد راضی نمی‌شوند که خود را برای مصلحت عمومی قربانی کنند. از این رو، محافظه‌کاری دینی با پیشرفت در تفکر ناسازگار است. اگر بنا باشد متعلق [object] دین ثبات اجتماعی را نگاه دارد، آنگاه اندیشه‌های نو قربانی می‌شود و بنابراین، پیشرفت توقف می‌کند. پس چگونه در آینده نیک‌بختی را بیفزاییم؟

رشد فردی تحت تأثیر دستگاه دینی محافظه‌کار و سخت‌گیر فرومی‌نشیند. افزون بر این، ادیان ستمگر آزادانه رشد یافتن را و از نظر اجتماعی و فکری نقش داشتن را، خاصه برای کسانی که استعدادهای نادر دارند، دشوار می‌کند. بنابراین، تمدن هر ملت تحت ستم دین بی‌شک پسرفت می‌کند. بعضی از ملل به سبب دین‌شان ممکن است قوی بنمایند، اما پیشرفت نمی‌توانند کرد.

حال بگذارید به گونه دوم دین، یعنی دین شخصی، بپردازیم. شخصی را که نوعی نگرش دینی دارد، چگونه می‌توان تلقی کرد؟ نگرش دینی معهود باید به معنی نوعی ایمان باشد که رفتار فرد را هدایت می‌کند. بعضی اخیراً گفته‌اند که اعتقادات دینی‌شان تغییرناپذیر نیست. اما این گریز از جزمیت [dogmatism] با نگرش دینی ناسازگار است. تمام اعتقادات دینی صادقانه مطلق است و بی‌شک بر رفتار فرد اثر می‌گذارد.

در ادیان بومی - بسی ادیان بومی از زمان‌های پیشین از نسلی به نسل دیگر رسیده است - اعتقادات سودمند محسوب می‌شد. برای نمونه، مردمان نخستین اعتقاد داشتند که خدایی قادر مطلق آنان را در گشتن یاری می‌تواند داد، از این رو، در جنگ دلیر بودند. کشاورزان اعتقاد داشتند که اگر بتوانند عنایت خدا را بدست بیاورند، پس باران می‌بارد و محصولاتشان افزون می‌شود. این اعتقادات مربوط به سختی حیات بوده است. و اما نگرش دینی غالباً به ملت یا کشوری واحد محدود نمی‌شود، بلکه بر مردمان سراسر جهان اثر می‌گذارد. می‌گویند خدا نیکی را دوست می‌دارد و شر را دوست نمی‌دارد. از این رو، از مردمان انتظار می‌رود که نیکی کنند، مبادا که خدا را خشمگین کنند. بنابراین، آموزه خیر و شر وسیله‌ای است برای اشاعه دین. آنگاه که از روابط میان انسان و عالم سخن می‌رود، درباب سرنوشت انسان و درباب خیر و شر باید پرسش کنیم. عالم چیست؟ جسارت ندارم پاسخی روشن بدهم. حتی باز نمودن آنچه عالم از انسان انتظار دارد دشوارتر است. در دین، اگر آدمی اعتقاد داشته باشد که امیال انسان بخش بی‌اهمیتی از عالم است، بی‌شک این را «ضد دین» محسوب می‌کنند. در دین، امیال انسان با اهمیت است و از این منظر، عالم را چیزی محسوب می‌کنند که بهر انسان وجود دارد. آنچه در دین ما را آسوده‌خاطر می‌سازد این است که دین این تصور خودبینانه را عرضه می‌کند که امیال انسان در عالم نه بی‌اهمیت که سخت مهم است.

در علم نیز بسی اعتقادات هست. اما اعتقاد در علم متفاوت است با اعتقاد در دین. اعتقادات علمی را با جزمیت باور نمی‌کنند. هم متعلقات آن اعتقاد و هم نگرش‌های بنیادین آن کاملاً متفاوت است. ممکن است یا نوعی نگرش علمی یا نوعی نگرش دینی بر یک متعلق داشته باشیم. برای نمونه، سوسیالیسم مارکس از نظر علمی ممکن است درست باشد یا نباشد. اما آنگاه که مردمان با جزمیت به آن اعتقاد دارند، به نوعی اعتقاد دینی مبدل می‌شود. در حوزه محض علم، مانند

فیزیک، برای نمونه، قانون گرانش، که نیوتن آن را کشف کرد، تا سالیان اخیر درست فرض شده بود. یا با نوعی اشتیاق دینی یا با نوعی نگرش علمی به آن اعتقاد می‌توانیم داشت. اگر با نوعی نگرش دینی به آن اعتقاد داشته باشیم و گمان کنیم که حتی ارقام پس از دهمین رقم اعشاری آن را هم تغییر نمی‌توان داد، آنگاه اینشتین را می‌باید کُشت، زیرا که نظریه جدید گرانش او از بنیاد با نظریه نیوتن متفاوت است. در واقع، نیوتن دانشمند بود و، هرچند نظریه‌ای مهم را صورت‌بندی کرد که سیصد سال صحتش در معرض تردید قرار نگرفت، خود نوعی نگرش علمی را اختیار کرد و اعتقاد داشت که هر اندازه هم نظریه‌اش صحیح باشد، در آینده می‌توان تصحیحش کرد. بسی از دانشمندان نوعی نگرش علمی را اتخاذ می‌کنند. اینشتین نظریه نیوتن را، نه با برانداختن نظریه او به صورت کامل که با باز نمودن آنچه نیوتن نادیده‌اش انگاشت، به نحو تدریجی اصلاح کرد. پیداست که نگرش‌های علمی و دینی از بنیاد متفاوت است. اگر با علم به یک نحو دینی رفتار می‌کردیم، نه نظریه اینشتین و نه نظریه مارکس متولد می‌توانست شد. نظریه سوسیالیسم مارکس استوار بود بر بنیاد علم و فلسفه دهه ۱۸۶۰ که اصالت ماده [materialism] سخت باب روز بود. مشاهدات او کاملاً بر بنیاد اصالت ماده استوار بود. اکنون، به سبب پیشرفت در فیزیک، نظریه نسبیّت کشف شده است و می‌دانیم که ماده و نیرو را به یکدیگر مبدل می‌توان کرد. اگر فرض‌های شصت ساله را برای تأیید کردن نظریه مارکس به مثابه مجموعه‌ای از آموزه‌های تغییرناپذیر به کار برند، آنگاه پیروان مارکس نوعی نگرش دینی را از خود نشان می‌دهند، حتی اگر نظریه‌شان بنا بر ادعا علمی باشد.

حال بگذارید موقتاً دین را تعریف کنیم، هرچند این امر دشوار باقی می‌ماند، زیرا که حتی اگر دوستداران دین به تعریفی معین دست بتوانند یافت، ممکن نیست دشمنان دین با آن همداستان باشند. دوستدار دین به‌شمار نمی‌آیم، پس، سخن جانبدارنش را تصدیق نمی‌کنم و تصدیق کردن سخن من هم برای آنان ضروری نیست. بگذارید در آن حاضر همداستانی کنیم که «دین اعتقاداتی است همراه با بسی احکام جزئی که رفتار انسان را هدایت می‌کند و نه بر بنیاد شواهد واقعی استوار است و نه در تناقض با آن. و روشی که ادیان برای هدایت کردن اذهان مردمان به کار برده، بر بنیاد احساسات یا قدرت استوار است و نه بر بنیاد عقل.»

حال، به فرض که دین چنین باشد، مسئله این است که آیا امری واجب در دین هست که آن را، پس از اینکه احکام جزئی زیانمند حذف شود، نگاه بتوان داشت؟ گمان نمی‌کنم. در میان ادیان امروزی، آیین بودا بهترین است. آموزه‌های آیین بودا پُر معنی است و کمابیش معقول و از نظر تاریخی، به‌کمترین اندازه زیانمند و بی‌رحمانه بوده. اما نمی‌توانم گفت که آیین بودا بی‌شک نیک است و نمی‌خواهم که سراسر جهان منتشر شود و همگان به آن اعتقاد داشته باشند. این از آن روی است که آیین بودا تنها متمرکز می‌شود بر مسئله انسان چیست، نه بر عالم چگونه است. آیین بودا به راستی در پی حقیقت نیست، نزد احساسات خوشایند است، و در نهایت می‌کوشد تا مردمان را متقاعد کند که به آموزه‌هایی اعتقاد داشته باشند که بر بنیاد فرض‌های ذهنی [subjective] استوار است، نه بر بنیاد شواهد عینی [objective]. غالباً عقاید ذهنی اعتقادات کاذب را پدید می‌آورد. سوای اینکه چه دینی باشد، و هر اندازه هم ایمان به آن به صورت مبهم اظهار شود، گمان می‌کنم که همان مشکل، به علت جایگزین‌سازی احساسات ذهنی بجای شواهد عینی، رخ می‌نماید. احساسات را به مثابه نیروی غالب در زندگی روزانه می‌توان اختیار کرد. اما درباب اعتقاد به اُمور واقع [facts]، هرچه خود را از احساسات بیشتر دور نگاه داریم، بهتر است. هرگز احساسات را جایگزین اُمور واقع نکنید. اینچنین کردن کاملاً زیانمند است.

بعضی از مردمانی که ادعا می‌کنند که بی‌تعصب‌اند، اعتقاد دارند که دین سودمند است، زیرا که همان زمینه اخلاق را می‌گیرد. ادعا می‌کنند که اگر دین نبود، اخلاق هم نبود. اما این امر صرفاً نوعی مسئله نامگذاری است. اگر دین و اخلاق یک زمینه را بگیرد، پس این دو طبیعتاً جدایی‌ناپذیر است. با اینهمه، اگر اصطلاح «اخلاق» وجود داشته باشد،

آنگاه بی‌شک تصور اخلاق وجود دارد. همین امر در باب دین معتبر است. چرا باید این دو را خلط کنیم؟ برای نمونه، نه به اخلاق که به دین مربوط است که در مکزیکی مرکزی، کودکان را به مثابه قربانی برای خدا کشته‌اند. هستند بعضی مردمانی که درستکارند اما به دین اعتقاد ندارند و حتی بر آن می‌تازند. آیا می‌توان آنان را تباهکار نامید؟ روشن است که اصطلاحات «اخلاق» و «دین» را به آسانی می‌توان بازشناخت و بنابراین، نمی‌باید خلط کرد. می‌گویند کسانی که مردمان گروه خود را دوست می‌دارند، مسیحیان نیک‌اند. اما در واقع، هر کس قلبی مهربان می‌تواند داشت، نه تنها مسیحیان که بوداییان دیگران را دوست می‌توانند داشت. دوست داشتن دیگر مردمان نیک است، اما نمی‌توان فرض کرد که کسانی که اینچنین رفتار می‌کنند، به این یا آن دین مؤمن‌اند. گمان نمی‌کنم که دین برای اخلاق سودمند باشد، زیرا که نخست، اعتقاد به دین کاملاً بر بنیاد امر واقع استوار نیست و از این رو، نادرست است. دوم، کسانی که نوعی نگرش دینی را اختیار می‌کنند، یا سر از باور کردن هرگونه اعتقاداتی جز اعتقادات دین‌شان بازمی‌زنند، یا با باور کردن اعتقاداتی که می‌دانند که نادرست است، عادت بد ریاکاری و تلّون طبع را کسب می‌کنند.<sup>۱</sup>

در واقع، می‌توانیم گفت که نخست، معایب دین از موضع مخالفتِ محافظه‌کارانه آن با نهادها و اندیشه‌های نو منشأ می‌گیرد. ادیان، بی‌توجه به حقیقت، هرآنچه را با رسوم کهن مخالف است رد می‌کند، چنانکه هرگونه پیشرفت در اندیشه‌ها و نهادها ناممکن می‌شود. دوم، ادیان همیشه تنها و تنها بر اساس امیال انسان حکم می‌کند و احساسات را جایگزین شواهد عینی می‌کند و در نتیجه، عالمی آکنده از خدایان می‌آفریند. مردمان هرچه بیشتر به دین سخت اعتقاد داشته باشند، خدایان بیشتری وجود دارند. همیشه اعتقاد داشته‌اند که عالم انسان را دوست می‌دارد و خدایان نماینده عالم‌اند و بنابراین، ممکن است خدایان انسان را دوست بدارند و یاری بدهند. انسان نباید خدایان را خشمگین کند، چونکه باعث مصائب می‌تواند شد: تمام بیماری‌های مهلک همه‌گیر نتیجه گناه انسان بوده است.

ادعا نمی‌توانم کرد که عالم برای انسان زیانمند است و نمی‌توانم گفت که عالم انسان را دوست می‌دارد، چونکه در هر دو سو چندان شواهدی ندارم. گمان می‌کنم که طبیعت بر آدمیان بی‌طرف است و بهتر آن است که اعتقاد داشته باشیم که طبیعت را تا اندازه‌ای مهار می‌توان کرد. بجای اینکه بدون شواهد فرض کنیم که جهان را خدا آفریده است، باید در طبیعت پژوهش کنیم. با اینچنین کردن، آذهان‌مان آرام می‌شود و سرانجام وظیفه مناسب‌مان را بر نوع بشر انجام می‌توانیم داد. ■

۱. راسل همداستان با هیوم دین را منشأ فساد اخلاق می‌داند. بنگرید در این سخن هیوم در تاریخ طبیعی دین: «در هر دین... بیشتر پیروان آن می‌کوشند تا نه از راه فضیلت و اخلاق نیکو... بلکه با پیروی از آیین‌های بی‌معنی... یا اعتقاد به پندارهای رازناک و بی‌خردانه از لطف خدا بهره‌مند شوند.» [و بدین سان، دین عامل تخریب اخلاق است.] ترجمه حمید عنایت (تهران: خوارزمی، چ چهارم ۱۳۸۷ش)، ص. ۱۱۶ - م.

## کتابشناسی فارسی آثارِ راسل در بابِ دین

### کتاب‌ها

- چرا مسیحی نیستم. ترجمه روح‌الله عباسی. تهران: روز، ۱۳۴۷ ش.
- چرا مسیحی نیستم و مقالاتی چند راجع به مذهب و موضوعاتِ مربوط به آن. ترجمه س. الف. س. طاهری. تهران: دریا، ۱۳۴۹ ش.
- چرا مسیحی نیستم؟ ترجمه عبدالعلی دستغیب. تهران: فرهنگ، ۱۳۵۱ ش.
- علم و مذهب. ترجمه رضا مشایخی. تهران: دهخدا، ۱۳۵۵ ش.
- نبردِ دین با علم. ترجمه علی‌اصغر مهاجر و احمد ایرانی. لس‌آنجلس: بی‌نا، ۱۹۹۳ م.

### مقاله‌ها

- «عرفان و منطق». در: عرفان و منطق. ترجمه نجف دریابندری. تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۹ ش. صص. ۴۹-۹۲.
- «ستایش انسان آزاد». در: برگزیده نوشته‌های اساسی برتراند راسل. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: مهر ویستا، ۱۳۹۱ ش. صص. ۹۹-۱۰۹.